

تأملی در حدیث هفتاد و سه ملت

حسین صابری

گروه ترجمه عربی بنیاد پژوهشهای اسلامی

و عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی

میان مسیحیان نیز انشعابهایی به همین تعداد یا افزونتر از آن رخ داد و امت اسلامی هم گرفتار انشعابها و اختلافهایی درونی خواهند شد و در میان مسلمانان فرقه‌هایی افزونتر از آنچه نزد یهودیان و مسیحیان رخ نموده بود شکل خواهد گرفت. در بخش دوم حدیث نیز از این خبر داده شده است که از میان طرفهای این انشعاب و اختلاف برخی - همه جز یکی یا فقط یکی از آنها - در گمراهی‌اند و برخی - تنها یک فرقه یا همه بجز یکی - از کژی و گمراهی رهیده و به دیگر سخن مصداق «فرقه ناجیه»‌اند.

به رغم اشتباه این حدیث پاره‌ای از منابع فرقه‌شناختی بدان اهتمامی ندارند، پاره‌ای آن را ضعیف دانسته‌اند و در برخی از مطالعات معاصر نیز درباره آن تردیدها یا برداشتهایی متفاوت با آنچه نزد قدامت رسمیت داشته به دست داده شده است.

از همین رو حدیث یاد شده به لحاظ محتوا و مضمون سزایمند بررسی و تأمل است. در آنچه اینک فراوری دارید از زاویه‌هایی چند بدین حدیث و محتوای آن نگریسته می‌شود:

حدیث هفتاد و سه ملت و شمار فرقه‌ها

آن‌سان که پیشتر گذشت، نخستین بخش از حدیث موضوع بحث به شمار فرقه‌هایی که در میان مسلمانان شکل خواهد گرفت می‌پردازد. این بخش به رغم هم‌نوایی در کلیات، در جزئیات امر و در تعداد فرقه‌ها گرفتار اختلاف

درآمد

حدیث هفتاد و سه ملت از احادیثی است که بخش عمده‌ای از صاحبان کتابهای ملل و نحل آن را پذیرفته و با استناد به آن کوشیده‌اند سامانه‌ای برای دسته‌بندی فرقه‌های اسلامی و شمار این فرقه‌ها به دست دهند.

این حدیث که به روایتهای متفاوتی رسیده مشتمل بر دو بخش است: در بخش نخست حدیث از این خبر داده شده است که یهودیان به هفتاد یا هفتاد و اندی فرقه انشعاب یافتند، در

روایت است و آن را در منابع حدیثی به گونه‌هایی متفاوت می‌بینیم:

۱- در پاره‌ای از روایتها از «هفتاد و سه فرقه» برای مسلمانان خبر داده شده است. سیاق عمومی این گونه روایتها از این حکایت دارد که یهودیان به هفتاد و یک فرقه شدند، مسیحیان به هفتاد و دو فرقه شدند و مسلمانان نیز به هفتاد و سه گروه خواهند شد. قدیمترین منابع سنّی که این حدیث در آنها یافت می‌شود، السنّه ابن ابی عاصم (د. ۲۸۷ق) و نوادر الاصول حکیم ترمذی (سده سوم ق) است. با این تفاوت که ابن ابی عاصم روایت خود را به صورت مسند ذکر کرده و حکیم ترمذی آن را مرسل آورده است. متن روایت در السنّه چنین است:

«حَدَّثَنَا ابْنُ مَصْفَا حَدَّثَنَا بَقِيَّةُ حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ الْأَزْهَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَامِرٍ الْهَوْزَنِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ مَعَاوِيَةَ يَقُولُ...: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ فَيَنَامِيماً فَذَكَرَ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ قَبْلَكُمْ افْتَرَقُوا عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِي الْأَهْوَاءِ الْأَوَّاءِ هَذِهِ الْأُمَّةُ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِي الْأَهْوَاءِ»^۱

ابن مصفا برای ما نقل حدیث کرد، بقیه برای ما حدیث کرد، صفوان بن عمرو، از ازهر بن عبدالله، از ابو عامر هوزنی برای ما نقل حدیث کرد که گفته است: شنیدم که معاویه می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ روزی در میان ما به ایراد خطبه

۱- حدیث را بنگرید در: ابن ابی عاصم، السنّه، ج ۱، ص ۳۵. ابن ابی عاصم این حدیث را به پشترانه قبل

و بعدش صحیح خوانده است. ناگفته نماند حدیث حکیم ترمذی به رغم ارسال در سند، در مضمون توضیح افزونتری دارد و چنین می‌گوید: «قد افترقت بنو اسرائیل اليهود منهم علی احدى و سبعین فرقة کلّها فی النار الا واحدة و افترقت النصارى علی اثنتين و سبعین فرقة کلّها فی النار الا واحدة و ستفترق هذه الامة علی ثلاث و سبعین فرقة کلّها فی النار الا واحدة...»؛ یهودیان بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه شدند که همه بجز یکی دوزخی‌اند، مسیحیان به هفتاد و دو فرقه شدند که همه بجز یکی دوزخی‌اند و این امت نیز به هفتاد و سه فرقه خواهند شد که همه بجز یکی دوزخی‌اند. متن را بنگرید در: حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ج ۲، ص ۲۴۸.

هر چند بخاری و مسلم این مضمون را نقل نکرده‌اند، اما حاکم نیشابوری این مضمون را از ابوهریره و به طریق زیر نقل می‌کند:

«اخبرنا احمد بن محمد بن سلمه العنزی: حدّثنا عثمان بن سعید الدارمی حدّثنا عمرو بن عون و وهب بن بقية الواسطیان قالاً حدّثنا خالد بن عبدالله، عن محمد بن عمرو بن اسلمه عن ابی هريره قال: قال رسول الله ﷺ... فتفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة.»

حاکم پس از نقل حدیث به طریق یاد شده تصریح می‌کند که هر چند آن دو [مقصود بخاری و مسلم است] این حدیث را نقل نکرده‌اند، اما حدیث بر شرط و شیوه مسلم صحیح است و شواهدی نیز دارد. حاکم در ادامه چند روایت را به عنوان مؤید این حدیث می‌آورد. بنگرید به: حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

این حدیث در منابع غیر حدیثی نیز نقل شده است. برای نمونه بنگرید به: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج

۱، ص ۳۹۱ و ج ۲، ص ۷۸؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۹، ج ۴، ص ۱۶۰ و ج ۱۲، ص ۱۲۹.

برخاست. او در سخنان خود از این یاد کرد که پیش از شما اهل کتاب در خواسته‌هایشان هفتاد و دو فرقه شدند. هلاکه این امت در خواسته‌هایشان هفتاد و سه فرقه خواهند شد.

۲- در برخی از روایتها به جای هفتاد و سه از «هفتاد و دو فرقه» سخن به میان آمده است. قدیمترین این نوع روایتها در السنه ابن ابی عاصم و پس از آن در المعجم الکبیر طبرانی (د. ۳۶۰ق) به چشم می‌خورد، هر چند آثار متأخرتری چون مجمع الزوائد هیشمی (د. ۸۰۷ق) نیز آن را نقل کرده‌اند. ابن ابی عاصم حدیث را بدین سند آورده است:

«حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ حَمِيدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ عَنْ كَثِيرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ...»
او سپس متن حدیث را می‌آورد. بر پایه این متن، بنی اسرائیل بر هفتاد فرقه شدند که همگی بجز یک فرقه و آن نیز فرقه اسلام و جماعت آنان در گمراهی بودند. همین بنی اسرائیل پس از دوره عیسی نیز بر آیین او به هفتاد و یک فرقه شدند که همگی بجز یک فرقه و آن نیز فرقه اسلام و جماعت آنان در گمراهی بودند. بر پایه این روایت «شما امت بر هفتاد و دو فرقه خواهید شد که همگی در گمراهی‌اند، مگر فرقه اسلام و جماعت آنان»^۱.

۳- در شماری از روایات بی آن که عدد مشخص برای فرقه‌های مسلمان ذکر شود پس از تصریح به شمار فرقه‌های مسیحیان، یعنی هفتاد و دو فرقه از این سخن به میان آمده است که امت

مسلمان یک فرقه افزون بر این تعداد خواهند داشت.

این روایت برای نخستین بار و با عبارت «وَأَمَّتِي تَزِيدُ عَلَيْهِمْ فِرْقَةً كُلَّهَا فِي النَّارِ إِلَّا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ»^۲ و همچنین «هذه الأمة ستزيد عليهم فرقة»^۳ در آثار طبرانی و پس از آن با عبارت «لتزيدن هذه الأمة عليهم واحدة» در اثری از مقرئ دانی (د. ۴۴۴ق) به چشم می‌خورد.^۴

۱- متن حدیث را بنگرید در: ابن ابی عاصم، السنه، ج ۱، ص ۲۵. ناگفته نماند سند حدیث مشتمل بر کثیر بن عبدالله بوده و او راوی متروک است و به همین سبب نیز حدیث کامل، ضعیف ارزیابی شده است. حدیث را طبرانی نیز از طریق همین راوی نقل کرده است. بنگرید به: طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۳.

طریق هیشمی نیز مشتمل بر نام کثیر بن عبدالله است. او خود یادآور می‌شود که کثیر بن عبدالله راوی ضعیف است، هر چند که ترمذی حدیثی از احادیث او را حسن دانسته است. هیشمی سایر رجال سند این حدیث را نفع می‌داند. بنگرید به: هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۶۰.

۲- بنگرید به: طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۱۷۶. طریق وی در این جا مشتمل بر محمد بن محمود بن جوهری، معمر بن سهل، ابوعلی حنفی، سلم بن زریر، ابوغالب و ابوامامه است.

۳- بنگرید به: طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۲۶۸. طریق وی در این جا مشتمل بر محمد بن فضاه جوهری، محمد بن حیان مازنی، محمد بن عبید بن حساب، حماد بن زید و ابوغالب است و در آن اصل متن از ابوامامه نقل می‌شود.

۴- بنگرید به مقرئ دانی، السنن الواردة فی الفتن، ج ۳،

۴ - در برخی از منابع به جای «هفتاد و دو» یا «هفتاد و سه فرقه» از «هفتاد و سه ملت» برای مسلمانان یاد شده است. مضمون کلی این دسته از احادیث با آنچه پیشتر گذشت تفاوتی یاد شدنی ندارد جز آن که باید گفت: نقل مضمون انشعاب مسلمانان به هفتاد و سه ملت بدین عبارت اخیر در مقایسه با دیگر عبارتها از شهرت و فزونی بیشتری برخوردار است. کهنترین روایت در این خصوص روایت احمد بن حنبل (د. ۲۴۱ق) است که به طریقی متفاوت با آنچه پیشتر از السّنة ابن ابی عاصم و نوادر الاصول حکیم ترمذی نقل گردید از معاویه نقل شده و بر پایه آن معاویه همان حدیثی را آورده که پیشتر گذشت، با این تفاوت که به جای «وَأَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً»، عبارت «عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً» را آورده است. طریق احمد نیز چنین است:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا أَبُو الْمَغِيرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا صَفْوَانٌ قَالَ حَدَّثَنِي أَزْهَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْهُوزَنِيُّ - قَالَ أَبُو الْمَغِيرَةِ فِي مَوْضِعٍ آخِرٍ الْحِزَازِيُّ - عَنْ أَبِي عَامِرٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ لَحْيٍ قَالَ: حَجَجْنَا مَعَ مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ فَلَمَّا قَدَمْنَا مَكَّةَ قَامَ حِينَ صَلَّى صَلَاةَ الظُّهْرِ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ - قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابَيْنِ افْتَرَقُوا فِي دِينِهِمْ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً وَأَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً...»

عبدالله برای ما حدیث آورد، پدرم برایم نقل حدیث کرد، ابو مغیره برایمان حدیث آورد و

گفت: صفوان برای ما نقل حدیث کرد و گفت: ازهر بن عبدالله هوزنی - و در جایی دیگر است که ابو مغیره گفت: [ازهر بن عبدالله] حزاری - برایم از ابو عامر عبدالله بن لحي نقل حدیث کرد و گفت: با معاویه بن ابی سفیان حج گزاردیم. چون به مکه درآمدیم آن گاه که نماز ظهر گزارد، برخاست و گفت: پیامبر خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - فرموده است: پیروان آن دو کتاب در دین خود بر هفتاد و دو ملت شدند و این امت نیز بر هفتاد و سه ملت خواهد شد.^۱

همین مضمون با عبارت «هفتاد و سه ملت» در دوره‌های پسین در آثار کسانی چون دارمی (د. ۲۵۵ق)، ابوداود (د. ۲۷۵ق)، ترمذی (د. ۲۷۹ق)، ابویعلی (د. ۳۰۷ق)، طبرانی و حاکم نیشابوری (د. ۴۰۵ق) آمده است.^۲

→ ص ۶۲۴. گفتنی است طریق وی مشتمل بر محمد بن عبدالله مری، پدر وی یعنی عبدالله مری، علی بن حسن، احمد بن موسی، یحیی بن سلام، حماد بن ابی غالب و ابوامامه است. همین مضمون را با عبارت «وَأَمَّتِي تَزِيدُ عَلَيْهِمْ فِرْقَةً» و همچنین «وَتَعْلُو أُمَّتِي عَلَى الْفِرْقَتَيْنِ جَمِيعاً بِمِلَّةٍ» هیشمی در کتاب خود آورده است. از دیدگاه هیشمی یکی از طرق طبرانی مشتمل بر ابوغالب است که یحیی بن معین و دیگران او را توثیق کرده‌اند و بقیه رجال سند طبرانی در المعجم الاوسط نیز تقه‌اند. از دیدگاه او یکی از دو اسناد طبرانی در المعجم الکبیر چنین وضعیتی دارد. بنگرید به: هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵۹ - ۲۵۸.

۱ - بنگرید به: ابن حنبل، المسند، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲ - بنگرید به: دارمی، السنن، ج ۲، ص ۳۱۴؛ ابوداود،

منابعی غیر حدیثی نیز آن را آورده‌اند.^۱

۵- در برخی دیگر از منابع بی آن که به تعداد فرقه‌های مسلمانان تصریح شود از انشعاب یهودیان و مسیحیان به هفتاد و یک و هفتاد و دو ملت سخن به میان آمده و سپس از این یاد شده است که «و تملوا امتی علی الفرقین جمیعاً بملّة»؛ امت من بر آن دو گروه یک ملت افزون خواهد داشت.

متن بدین عبارت برای نخستین بار در مسند ابویعلی^۲ دیده می‌شود و پس از آن نیز در آثار دیگری نقل شده است.^۳

۶- در پاره‌ای از منابع پس از یادآوری انشعاب یهودیان به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه از این سخن به میان آمده است که «لن تذهب الیالی والایام حتی تفترق امتی علی مثلها»؛ شبها و روزها به کرانه نخواهند رسید تا آن هنگام که امت من به همانند آن شمار فرقه فرقه شوند.

این روایت برای نخستین بار در مصنفات سده سوم دیده می‌شود، چنان که برای نمونه دورقی (د. ۲۴۶ق) آن را در مسند سعد بن ابی وقاص می‌آورد، یا ابن حمید (د. ۲۴۹ق)، بزار (د. ۲۹۲ق) و مروزی (د. ۲۹۴ق) آن را نقل می‌کنند.^۴

→ السنن، ج ۴، ص ۱۹۸؛ ترمذی، السنن، ج ۵، ص ۲۶، ابویعلی، مسند ابی‌یعلی، ج ۶، ص ۳۴۱؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۷۶ و ۳۷۷؛ حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۲۱۸.

۱- برای نمونه بنگرید به: لالکائی، اعتقاد اهل السنّة، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۱.

۲- ناگفته نماند سند وی بدین قرار است: «حدّثنا محمد بن بکار حدّثنا ابو معشر عن یعقوب بن زید بن طلحة بن زید بن اسلم عن انس بن مالک قال:...». بنگرید به: ابویعلی، مسند ابی‌یعلی، ج ۶، ص ۳۴۰ و پس از آن.

۳- همین روایت را هیشمی نیز نقل کرده و پس از تصریح به نقل آن از سوی ابویعلی در بارهٔ سند آن آورده است: سند مشتمل بر ابو معشر نجیح است و «در او ضعفی هست». وی سپس یادآور می‌شود که «البته طرقی دیگر برای این حدیث در باب قتال خوارج گذشت». بنگرید به: هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵۸.

ناگفته نماند مقصود وی از طرق دیگر در باب قتال خوارج چند روایت است که در آن مبحث آورده است. «در یکی از آن روایتها راوی نقل می‌کند که در روزگار عبدالله در دمشق بوده و در آن زمان سرهای خوارج را به شام آورده‌اند و در این هنگام ابوامامه با تأکید بر این که چند بار این حدیث را از پیامبر خدا ﷺ شنیده نقل کرده است که آن حضرت فرمود «تفترق هذه الامة علی ثلاث وسبعین فرقة...». هیشمی در باره این حدیث تصریح می‌کند که «رجال آن ثقه هستند». بنگرید به: هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۴ و ۲۳۳.

۴- بنگرید به: دورقی، مسند سعد، ص ۱۴۸؛ ابن حمید، مسند عبد بن حمید، ص ۷۹؛ بزار، المسند، ج ۴، ص ۳۸، مروزی، السنن، ص ۲۲.

گفتنی است همین روایت را هیشمی نیز در کتاب خود آورده، با این تفاوت که در آن تصحیفی صورت پذیرفته و به جای «علی مثلها»، عبارت «علی ثلثها» آمده است. از دیدگاه هیشمی سند بزار در نقل این

←

۷- در برخی از روایتهای نیز از «هفتاد و اندی داعی» سخن به میان می‌آید و از آن یاد می‌شود که «ان فی امتی نیفاً و سبعین داعیاً کلهم داع الی النار»؛ در میان امت من هفتاد و اندی داعی‌اند که همه به سوی دوزخ فرا می‌خوانند.

این حدیث برای نخستین بار در آثار ابویعلی دیده می‌شود^۱ و هیشمی نیز آن را آورده و تحلیل کرده است.^۲

۸- سرانجام در برخی از روایات از «هفتاد فرقه» سخن به میان می‌آید و چنین نقل می‌شود که پیامبر ﷺ فرموده است:

«تفترق امتی علی سبعین فرقة کلهم فی الجنة الا فرقة واحدة. قالوا: یا رسول الله من هم؟ قال: الزنادقة».

امت من بر هفتاد فرقه خواهد شد که همه بهشتی‌اند جز یک فرقه. پرسیدند: ای پیامبر خدا، آنان کی‌اند؟ فرمود: زندیقان.

جدای از بخش دوم این حدیث که با دیگر احادیث تفاوتی بنیادین دارد، بخش نخست آن با دیگر روایتهای همخوان به نظر می‌رسد.

عجلونی این روایت را در کتاب خود آورده و آن‌گاه از اللّٰه تالی المصنوعه نقل کرده که «حدیث بدین عبارت اصلی ندارد، هر چند که از وجوه مقبول دیگری به غیر این عبارت نقل شده است».^۳

این سخن نشان می‌دهد دآوری سیوطی صاحب کتاب لئالی نه به بخش اخیر، بلکه به بخش نخست روایت نظر دارد.

این مجموعه‌ای از روایتهای مختلف رسیده در منابع اهل سنت درباره انشعاب امت به هفتاد و اندی فرقه است، که به‌رغم تفاوتی در جزئیات در کلیت سخن همخوانی مضمونی دارد، اما بازهم به رغم این همخوانی گرفتار دو اشکال عمده است:

اشکال نخست: این اشکال به سند حدیث هفتاد و سه ملت با تعبیرهای متفاوت آن بر می‌گردد و عمدتاً از آن‌جا ناشی می‌شود که بخاری و مسلم هیچ کدام این حدیث را در کتب خود نیاورده‌اند و این در حالی است که در نگاه منابع حدیثی اهل سنت ذکر حدیث در آثار این دو دست کم یکی از نشانه‌های مقبولیت یا صحت آن است.

در صفحات و سطور پیشین گذشت که چگونه برخی از این روایتهای مشتمل بر راویان

→ حدیث مشتمل بر موسی بن عبیده، و او روایی ضعیف است. بنگرید به: هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵۹.

۱- وی حدیث را بدین سند نقل کرده است: «حدَّثنا واصل بن عبد الأعلى، حدَّثنا فضیل عن لیث عن سعید بن عامر عن بن عمر قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ان فی امتی نیفاً و سبعین داعیاً...» بنگرید به: ابویعلی، مسند ابی‌یعلی، ج ۱۰، ص ۶۵.

۲- از دیدگاه هیشمی سند ابویعلی مشتمل بر لیث بن ابی سلیم است و او مدّلس است، هر چند بقیه رجال سند ثقة‌اند. بنگرید به: هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵۹.

۳- بنگرید به: عجلونی، کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۶۹.

ضعیف یا راویان اهل تدلیس و یا راویان غیر ثقه است، یا چگونه از دیدگاه برخی حدیث شناسان نباید این روایتها را دست کم به برخی از طرق و از برخی از صحابه صحیح یا مقبول دانست.

اما به رغم این امر، تمایل عمومی در منابع حدیثی اهل سنت - بگذریم از موضع صاحبان کتابهای ملل و نحل - به مقبول دانستن حدیث هفتاد و سه ملت و تأیید هر یک از روایتهای مختلف آن به دیگر روایات است. حاکم نیشابوری در کتاب خود پس از نقل حدیثی حاکی از انشعاب امت اسلامی به هفتاد و سه فرقه، از ابوهریره، این حدیث را بر شرط و شیوه مسلم صحیح می‌داند و بدان تصریح می‌کند که حدیث شواهدی نیز دارد.^۱

آنچه حاکم آن را بر شرط و شیوه مسلم صحیح می‌داند حدیث ابوهریره است که سند آن مشتمل بر احمد بن محمد بن سلمه عنزی، عثمان بن سعید دارمی، عمرو بن عوف و وهب بن بقیه واسطی - این دو در یک طبقه -، خالد بن عبدالله، محمد بن عمرو و سرانجام ابو مسلم است و از این طریق به ابوهریره می‌رسد. در این حدیث از افتراق یهودیان به هفتاد و یک فرقه، مسیحیان به هفتاد و دو فرقه و مسلمانان به هفتاد و سه فرقه خبر داده شده است.

اما شواهدی که حاکم از آنها یاد کرده عبارتند از:

۱ - حدیث ابوهریره: این حدیث از انشعاب یهودیان و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه و

انشعاب مسلمانان به هفتاد و سه فرقه یاد می‌کند و طریق حاکم در نقل این حدیث از ابوهریره مشتمل بر ابوالعباس قاسم بن قاسم سیاری، ابوالموجه محمد بن عمرو فزازی، یوسف بن عیسی، فضل بن موسی، محمد بن عمرو و سرانجام ابو سلمه است.^۲

۲ - حدیث معاویه بن ابی سفیان: این حدیث در مکه ایراد شده و در آن معاویه از این خبر داده است که پیامبر ﷺ فرمود: اهل کتاب بر هفتاد و دو فرقه شدند و این امت نیز بر هفتاد و سه فرقه خواهند شد.

حاکم پس از نقل این حدیث در این باره اظهار می‌دارد: «اینها سندهایی هستند که به واسطه آنها حجت بر تصحیح حدیث اقامه می‌شود. همین حدیث را عبدالله بن عمرو بن عاص و عمرو بن عوف مزنی نیز به دو سند نقل کرده‌اند و یکی از این دو سند متفرداً مشتمل بر عبدالرحمن بن زیاد افریقی و دیگری مشتمل بر کثیر بن عبدالله است که به آنها حجت اقامه نشود».^۳

۳ - حدیث عبدالله بن عمرو: این حدیث با یاد کردن از این که هر آنچه بر بنی اسرائیل گذشته است بر این امت نیز خواهد گذشت، از آن خبر می‌دهد که بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شدند و این امت نیز هفتاد و سه فرقه خواهند شد. سند

۱ - بنگرید به: حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۲۱۸ - ۲۱۷.

۲ - بنگرید به: حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳ - بنگرید به: همان، ج ۱، ص ۲۱۸.

حاکم در نقل این حدیث از عبدالله بن عمرو مشتمل بر علی بن عبدالله حکیمی، عباس بن محمد دوری، ثابت بن محمد عابد، سفیان، عبدالرحمان بن زیاد و سرانجام عبدالله بن یزید است. حاکم از این میان، عبدالرحمان بن زیاد را کسی می‌داند که به او حجت اقامه نشود.^۱

۴ - حدیث عمرو بن عوف مزنی: این حدیث نیز حاکی از آن است که مسلمانان همان راهی را در پیش خواهند گرفت که امت‌های قبل در پیش گرفته‌اند و از این رو آن‌سان که بنی اسرائیل در دوران پس از موسی هفتاد و یک فرقه و در دوران پس از عیسی هفتاد و دو فرقه شدند، مسلمانان نیز هفتاد و سه فرقه خواهند شد. سند حاکم در نقل این حدیث از عمرو بن عوف مشتمل بر علی بن حمص، عدل، اسماعیل بن اسحاق قاضی و عباس بن فضل اسقاطی - این دو در یک طبقه - و کثیر بن عبدالله و پدر او عبدالله بن عمرو بن عوف است. حاکم پیشتر یادآور شده که کثیر بن عبدالله قابل استناد نیست.^۲

اما افزون بر این تلاش حاکم نیشابوری، در دوره‌های پسین نیز کسانی کوشیده‌اند دست کم مقبول بودن این حدیث را اثبات کنند. از این میان می‌توان به تلاش هیثمی و عجلونی (د. ۱۱۶۲ق) پرداخت.

هیثمی در کتاب خود بابی با عنوان «باب افتراق الامم و اتباع ستن من مضی» می‌گشاید و در آن به احادیثی چند حاکی از انشعاب مسلمانان می‌پردازد. او در این باب چند حدیث

را می‌آورد که از این قرارند:

۱ - حدیث انس بن مالک که در مقدمه آن از داستانی سخن به میان می‌آید و در آن پیامبر ﷺ از ابوبکر، عمر و علی رضی الله عنهم می‌خواهد که مردی شیطان صفت را که به مسجد در آمده است بکشند. ابوبکر و عمر او را بدان سبب که در حال نمازش دیده‌اند نمی‌کشند و علی رضی الله عنه هنگامی که به سراغش می‌رود می‌بیند که وی از مسجد بیرون رفته است. در ادامه حدیث پیامبر ﷺ از این سخن می‌گوید که اگر او را کشته بودند تا هنگام ظهور دجال هیچ کس در میان امت اختلاف نمی‌ورزید. سپس حدیث بدان می‌پردازد که یهودیان به هفتاد و یک فرقه شدند، مسیحیان به هفتاد و دو فرقه شدند و این امت یک فرقه از آنها افزون‌تر خواهد داشت.

سند این حدیث مشتمل بر ابومعشر نجیح است و به تصریح هیثمی «در او ضعفی هست»^۳، اما به رغم این امر هیثمی با یاد کردن از این که «در باب قتال خوارج طرقی دیگر برای این حدیث گذشت»^۴ می‌کوشد از صحت آن دفاع کند.

۲ - حدیث ابوامامه حاکی از آن که پیامبر ﷺ فرموده است: یهودیان هفتاد و یک

۱ - بنگرید به: همان.

۲ - بنگرید به: همان، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۱۸.

۳ - بنگرید به: هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵۸.

۴ - بنگرید به: همان، ج ۷، ص ۲۵۸. همچنین باب یادشده و طرق دیگر را بنگرید در: همان، ج ۶، ص ۲۳۴-۲۳۳.

فرقه و مسیحیان هفتاد و دو فرقه شدند و امت من نیز یک فرقه بر آنها افزون خواهد داشت. این حدیث را که پیشتر نیز گذشت طبرانی در المعجم الاوسط و المعجم الکبیر نقل کرده و از دیدگاه هیشمی در میان سلسله سند آن به ابو غالب بر می خوریم و او کسی است که ابن معین و دیگران وی را توثیق کرده اند. اما بقیه رجال المعجم الاوسط و یکی از دو سند المعجم الکبیر ثقة هستند.^۱

۳ - حدیث سعد بن ابی وقاص حاکی از آن که پیامبر ﷺ فرموده است: بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه شدند و امت من به همانند آن^۲ انشعاب خواهند یافت. این متن که همان متن نقل شده در مسند بزار است، در سند مشتمل بر موسی بن عبیده ربیذی است و او به روایت هیشمی راوی ضعیف است.^۳

۴ - حدیث ابن عمر حاکی از این که پیامبر ﷺ فرموده است: در امت من هفتاد و اندی داعی خواهند بود که همه به سوی آتش فرا می خوانند. سند این حدیث مشتمل بر لیث بن سعد است و او - به گزارش هیشمی - راوی مدلس است و سایر رجال سند این حدیث نیز ثقة اند.^۴

۵ - حدیث ابودرداء، ابوامامه، واثله بن اسقع و انس بن مالک در نهی از مرأه که مشتمل بر خبر دادن پیامبر ﷺ از افتراق بنی اسرائیل و مسیحیان و دعوت آن حضرت به همراهی با جماعت است. سند این حدیث که طبرانی نیز آن

را روایت کرده مشتمل بر کثیر بن مروان است و او راوی کاملاً ضعیف است.^۵

۶ - حدیث عمرو بن عوف حاکی از آن که پیامبر ﷺ با اشاره به رهسپار شدن امت اسلامی در همان راه و شیوه ای که امت های قبل در پیش گرفتند از آن سخن به میان می آورد که بنی اسرائیل در دوره پس از موسی هفتاد فرقه و در دوره عیسی هفتاد و یک فرقه شدند و این امت نیز هفتاد و دو فرقه خواهند شد.

این روایت را چنان که پیشتر گذشت، طبرانی نیز نقل کرده و سند آن مشتمل بر کثیر بن عبدالله است و او - آن سان که هیشمی یادآور می شود - راوی ضعیف است، هر چند ترمذی حدیثی از احادیث او را حسن دانسته است. بقیه رجال سند این حدیث نیز ثقة هستند.^۶

۷ - سرانجام حدیث ابن مسعود حاکی از آن که پیامبر ﷺ از آن خبر داد که امت پیش از او؛ یعنی مسیحیان به هفتاد و دو فرقه شدند و تنها سه فرقه از آنها نجات یافته اند.

چنان که هیشمی می آورد، این حدیث را

۱ - بنگرید به: همان، ج ۷، ص ۲۵۹.

۲ - همان گونه که گذشت متن مجمع الزوائد گرفتار نوعی تصحیف شده و در آن به جای «مثلها» که متن بزار است و هیشمی حدیث را به نقل از او می آورد به «مثلها» تفسیر یافته است.

۳ - بنگرید به: هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵۹.

۴ - بنگرید به: همان.

۵ - بنگرید به: همان.

۶ - بنگرید به: هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵۹-۲۶۰.

طبرانی به دو سند نقل کرده و رجال یکی از این
سندها به استثنای بکیر بن معروف که احمد و
کسانی دیگر او را توثیق کرده‌اند، ولی دارای
ضعفی هست، رجال صحیح هستند.^۱

این حاصل تلاشی است که هیشمی به هدف
مقبول نشان دادن حدیث هفتاد و سه ملت انجام
داده است. اما آن گونه که گذشت، تلاش دیگر نیز
در کشف الخفاء عجلونی دیده می‌شود و او هم
کوشیده است دلایلی بر مقبول بودن حدیث
بیاورد. عجلونی پس از نقل حدیثی حاکی از آن
که پیامبر ﷺ از افتراق امت به هفتاد فرقه و از
این که همه آنها بجز یک فرقه یعنی زناده بهشتی
هستند خبر داده است و پس از آن که از صاحب
اللتالی المصنوعه نقل می‌کند که این حدیث بدین
عبارت اصلی ندارد، از آن سخن به میان می‌آورد
که اصل مضمون افتراق به الفاضلی دیگر و از
«جوهری مقبول» روایت شده و از آن جمله
است:

۱ - حدیث «تفترق امتی» که ترمذی آن را
روایت کرده و با عبارت «حسن صحیح» ستوده
است و ابوداود، حاکم، ابن حبان و بیهقی آن را
نقل کرده و صحیح خوانده‌اند.^۲

۲ - حدیث ابوهریره حاکی از افتراق امت به
هفتاد و سه فرقه که ابن ماجه آن را مرفوعاً از
ابوهریره نقل کرده و ابن حبان و حاکم نیز به
مضمون آن روایت کرده‌اند و حاکم درباره آن
گفته: حدیثی است که در منابع بفراوانی دیده
می‌شود. به روایت عجلونی، زرکشی نیز در باره

این حدیث گفته: بیهقی هم این مضمون را نقل
کرده و حدیث ابوهریره را در این خصوص
صحیح دانسته است.

۳ - روایت رسیده در چهار منبع از صحاح
سته - همه آنها بجز صحیح مسلم و بخاری -
حاکی از انشعاب یهودیان به هفتاد و یک فرقه،
انشعاب مسیحیان به هفتاد و دو فرقه و انشعاب
مسلمانان به هفتاد و سه فرقه که همگی
دوزخی‌اند مگر آنچه پیامبر ﷺ و اصحاب وی
بر آن بوده‌اند.^۳

اینها نمونه‌هایی از تلاش حدیث شناسان
سنی در تصحیح حدیث هفتاد و سه ملت است.
به گمان نگارنده جدای از ضعف و اتهام به
تدلیس و سستی در مورد برخی از راویان و
صرف‌نظر از خدشه‌هایی در برخی طرق حدیث،
کلیت این مضمون که پیامبر ﷺ در سخنان خود
از انشعاب امت به گروه‌هایی چند خبر داده، در
حد معیارهای نقد حدیث بسختی می‌تواند انکار
شود، هر چند در جزئیات جای خدشه و بررسی
بیشتر هست. بنابر این، در حد معیارهای یاد شده
می‌توان حدیث را پذیرفت. اما در این میان متن
حدیث با دشواریهایی چند روبروست تا جایی
که در منابع فرقه‌شناختی و مطالعات معاصر

۱ - بنگرید به: همان، ج ۷، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

۲ - بنگرید به: عجلونی، کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۶۹.
گفتنی است منابع حدیث نیز بیشتر در همین نوشتار
گذشت.

۳ - بنگرید به: همان، ج ۱، ص ۳۶۹.

اعتبار آن را خدشه‌دار کرده یا به کلی از میان برده است. از این رو مناسب آن است که به این مشکل محتوایی نیز نگاهی افکنده شود.

اشکال دوم: حاصل این اشکال رویارو بودن متن حدیث با پرسشهایی چند از این قبیل است: آیا اصولاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام محدود کردن تعداد فرقه‌هایی بوده است که در گذر زمان در میان مسلمانان رخ خواهند نمود؟ آیا منطقاً می‌توان پذیرفت که یهودیان، مسیحیان و مسلمانان به ترتیب به فرقه‌هایی به شمار هفتاد و یک، هفتاد و دو و هفتاد و سه فرقه انشعاب یابند؟ آیا این تعداد را می‌توان بر شمار واقعی فرقه‌های اسلامی انطباق داد؟ اگر بنای انطباق باشد کدام مقطعی زمانی ملاک این انطباق است؟ آیا باید این عدد را بر نیمه نخست سده اول؛ یعنی همان هنگام که برای نمونه معاویه در سخنان خود بدین حدیث استناد کرده یا ابوامامه در نکوهش خوارج از این حدیث یاد کرده است منطبق ساخت؟ یا باید حدیث را ناظر به هنگامی دانست که در سده‌های سوم به بعد نخستین کتابهای فرقه‌شناختی سنی و شیعی شکل گرفت؟ یا آن که این هنگام مقطعی از تاریخ است که آثار متکامل فرقه‌شناختی از قبیل الملل والنحل شهرستانی تدوین یافته است؟ در هر یک از فرضها تکلیف فرقه‌هایی که در فاصله این مقاطع زمانی رخ نموده‌اند چیست؟ و به هر تقدیر فرقه‌هایی که پس از دوره تدوین آثار سنتی فرقه‌شناختی رخ نموده‌اند در کجای این عدد

جای می‌گیرند؟

اینها و پرسشهایی از این دست سبب شده است به رغم تلاشهای حدیث شناسان در تصحیح یا دست کم مقبول نمایاندن حدیث هفتاد و سه ملت، در منابع فرقه‌شناختی، از قدیمترین تا امروزی‌ترین، موضعی متفاوت در برابر این حدیث - بویژه بخش نخست آن که اکنون موضوع سخن ماست - در پیش گرفته شود. این مواضع را می‌توان در دسته‌های زیر جای داد:

۱- گروهی اساساً بدین حدیث نپرداخته و آن را نه نفی و نه اثبات کرده‌اند. از آن جمله در دو منبع از منابع عمده فرقه‌شناختی با چنین وضعیتی روبرو هستیم و شاهد آنیم که ابوالحسن اشعری^۱ و فخر رازی^۲ از حدیث هفتاد و سه ملت سخن به میان نیاورده‌اند.

از آن رو که بی اطلاع ماندن کسانی چون ابوالحسن اشعری و فخر رازی از حدیثی چون حدیث هفتاد و دو ملت امری بسیار دور به نظر می‌رسد باید عدم اهتمام آنها به این حدیث را یا دلیلی بر وهن و سستی حدیث دانست یا گفت یادشدگان نخواستند به نزاع فرقه ناجیه که بخش دوم حدیث مستند آن است دامن زنند.

۲- گروهی که دست کم در منابع متقدم فرقه

۱ - بنگرید به: مقالات الاسلامیین، مباحث مقدماتی مربوط به پیدایش فرقه‌های اسلامی، ج ۱، ص ۳۴ و پس از آن.

۲ - بنگرید به: اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین.

شناختی اکثریت را از آن خود کرده‌اند بدین حدیث اهتمام ورزیده‌اند. این اهتمام خود در سه بخش رخ می‌نماید که عبارتند از: نقل حدیث و استناد به آن در مقدمات بخش فرقه‌شناختی، تلاش برای انطباق شمار فرقه‌ها بر عدد هفتاد و سه و سرانجام تعیین مصداق برای قسمت دوم حدیث، یعنی فرقه ناجیه و استدلال بر انطباق این عنوان بر اهل سنت و جماعت. برخی از فرقه‌شناسان این هر سه تلاش را انجام داده و برخی تنها به قسمتی از آن دست یازیده‌اند، هر چند در این میان عمدتاً گروه نخست نمود بیشتری دارند. یکی از نخستین کسانی که حدیث هفتاد و سه فرقه را در کتابی فرقه‌شناختی آورده ابوالحسین ملتطی (د. ۳۷۷ق) است که هم حدیث را نقل کرده، هم این که درباره هفتاد و دو فرقه - مقصود هفتاد و دو فرقه در کنار اهل سنت یعنی همان فرقه ناجیه است - سخن به میان آورده و هم با نقل ذیل حدیث یعنی عبارت «ما انا واصحابی علیه اليوم» و نیز با قرار دادن همه هفتاد و دو ملت در یک سمت و قرار دادن اهل سنت در سویی دیگر کوشیده است فرقه ناجیه را بر اهل سنت انطباق دهد.^۱ در منابع پسین نیز کسانی چون بغدادی^۲، اسفراینی^۳، شهرستانی^۴ عراقی حنفی^۵ و حسینی علوی^۶ همین راه را در پیش گرفته‌اند. البته با تفاوتی در لحن خود و نیز با این تفاوت که حسینی علوی از حقانیت اهل بیت طرفداری می‌کند و فرقه ناجیه را منطبق بر اهل سنت نمی‌نماید.

در برخی از مطالعات معاصر نیز بصراحت یا تلویحاً از مضمون حدیث هفتاد و سه ملت دفاع شده است؛ برای نمونه محمد محیی الدین عبدالحمید به رغم آن که به دشواریهایی چون نرسیدن شمار فرقه‌های اصلی به این عدد و حتی به یک سوم یا یک چهارم آن یا سرگردانی میان شمردن فرقه‌های اصلی بتهایی یا فرقه‌های اصلی به انضمام فرقه‌های فرعی و سرانجام پایان‌ناپذیر بودن این عدد در گذر روزگاران اشاره می‌کند و به رغم آن که معتقد است باید در هر عصری از همه فرقه‌هایی که از آغاز تا آن دوران شکل گرفته است بحث شود و محقق نباید به این دل بسپارد که آیا شمار فرقه‌ها به آنچه در حدیث آمده رسیده است یا نه، باسانی به رد حدیث تن در نمی‌دهد و آن را رد نمی‌کند.^۷ اما فرغل از این هم فراتر می‌رود و مدعی می‌شود این حدیث به رغم ظاهرش یکی از عوامل تشویق‌کننده به علم کلام بوده و در راندن بسیاری از کسان به عقاید فرقه ناجیه اثر داشته است.^۸ جالب آن که در یکی از مطالعات شیعی

۱ - بنگرید به: ملتطی، الثبیه والرد، ص ۱۳ - ۱۲.

۲ - بنگرید به: الفرق بین الفرق، ص ۷ - ۴.

۳ - بنگرید به: التبصیر فی الدین، ص ۲۳ - ۲۱.

۴ - بنگرید به: الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۳.

۵ - بنگرید به: الفرق المتفرقة، ص ۷ - ۶.

۶ - بنگرید به: بیان الادیان، ص ۵۳ - ۵۱.

۷ - بنگرید به: محمد محیی الدین عبدالحمید، مقدمه بر الفرق بین الفرق، ص ۷ - ۶.

۸ - بنگرید به: فرغل، عوامل و اهداف نشأ علم الکلام فی

معاصر نیز نویسنده درصدد پاسخگویی به ادله انکار کنندگان حدیث هفتاد و سه ملت بر آمده و از این رهگذر از درستی مضمون حدیث یاد شده - البته در بخش نخست آن یعنی اصل انشعاب امت - دفاع کرده است. مولف کتاب بحوث فی الملل و النحل از این هم فراتر رفته و پس از نقل برخی از آراء درباره سند حدیث چنین آورده است:

«این بخش از چیزهایی است که درباره سند حدیث گفته شده است. اما آنچه ضعف سند حدیث را جبران می‌کند تضافر نقل و استفاضه روایت آن در کتب فریقین یعنی شیعه و سنی با اسانید متفاوتی است که شاید اعتماد انسان را به خود جلب کند و موجب وثوق انسان بدان شود.»^۱

آیه الله سبحانی همچنین در تأیید داوری خویش این نکته را یادآوری می‌کند که از شیعه، شیخ صدوق در کتاب الخصال و مرحوم مجلسی در بحار الانوار این حدیث را نقل کرده‌اند و شاید همین مقدار از نقل برای درستی استناد و استدلال به این حدیث بسنده کند.^۲

۳ - گروهی دیگر نیز با آن که به حدیث هفتاد و سه ملت اشاره کرده‌اند، اما آن را صحیح ندانسته یا به سختی بر آن تاخته‌اند. این گرایش در میان منابع متقدم در اقلیت است، اما در مطالعات معاصر طرفداران آن کم نیستند. یکی از متقدمانی که در این گروه جای می‌گیرد و مخالفت او نیز شایسته اهتمام به نظر می‌رسد ابن حزم اندلسی است. او به رغم آن که

سرسختانه با جریانهای فکری غیر اهل سنت مخالفت می‌ورزد و گاه در این مخالفت تا جایی پیش می‌رود که از ارزش تاریخی کتاب الفصل خویش می‌کاهد،^۳ پس از اشاره به حدیث هفتاد

→ الاسلام، ص ۵۸ - ۵۷.

۱ - سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۵.
۲ - بنگرید به همان، ج ۱، ص ۲۶. همچنین برای اطلاع از احادیث شیخ صدوق بنگرید به: ابن بابویه، الخصال، ج ۲، ص ۵۸۵ - ۵۸۴. شیخ صدوق در این کتاب دو روایت را آورده است. سند یکی از این دو روایت به انس بن مالک می‌رسد و از افتراق امت به هفتاد و دو فرقه و رهایی یکی از این هفتاد و دو فرقه از هلاکت سخن به میان می‌آورد و در آن فرقه ناجیه نیز «جماعت» معرفی شده است. ظاهراً صدوق این حدیث را پذیرفته و از همین رو کوشیده است جماعت را به معنای «اهل حق»، هر چند نیز اندک باشند» تفسیر کند. دومین حدیث شیخ صدوق هم به امام علی علیه السلام می‌رسد و در آن از انشعاب امت به هفتاد و سه فرقه خبر داده شده است.

اما مرحوم مجلسی در کتاب خود بابی را با نام «افتراق الامة بعد النبی صلی الله علیه و آله علی ثلاث و سبعین فرقة» گشوده و در آن احادیث متعددی به طرفی متفاوت از کسانی چند از صحابه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که همگی از افتراق امت خبر می‌دهد. برخی از احادیث مرحوم مجلسی نیز به طرفی به انمه علیه السلام رسیده و موضع کلی مرحوم مجلسی تأیید اصل انشعاب امت است، هر چند در تعیین فرقه ناجیه با اهل سنت اختلاف نظر دارد. بنگرید به: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲ - ۳۶.

۳ - در این باره بنگرید به نشار، نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، ج ۲، ص ۵۴۶.

و سه ملت، از این سخن به میان می‌آورد که بخاری و مسلم این حدیث را روایت نکرده‌اند. ابن حزم این نکته را اشکالی بر حدیث می‌داند و در این باره می‌نویسد:

«این دو حدیث [حدیث «القدریه مجوس هذه الامة» و حدیث «تفترق امتی» به لحاظ سند هیچ اصلی ندارد و این در حالی است که هر حدیثی چنین وضعی داشته باشد حتی نزد معتقدان به حجیت خبر واحد نیز حجت نیست تا چه رسد به کسانی که اساساً خبر واحد را حجت نمی‌دانند.»^۱

این نمونه‌ای از مخالفت با حدیث هفتاد و سه ملت نزد متقدمان است و آن گونه که پیداست بیشتر به عدم قبول سند، یعنی به اشکال نخست از دو اشکال یاد شده در این نوشتار نظر دارد. اما در منابع متأخرتر بیشتر انکار و مخالفتی که صورت پذیرفته ناظر به انطباق شمار فرقه‌های اسلامی بر عدد هفتاد و دو یا هفتاد و سه است و همین نکته سبب شده است بر حدیث خرده گیرند.

ملایمترین موضع در این میان موضع محمد محیی‌الدین عبدالحمید است که از سویی به رد حدیث متن تن نمی‌دهد و از سویی دیگر به مشکلات انطباق حدیث بر شمار فرقه‌ها توجه دارد و خود اذعان می‌دارد که اگر بنا باشد فرقه‌های اصلی اسلامی را ملاک قرار دهیم این فرقه‌ها به یک دوم یا حتی یک چهارم عدد یاد شده در حدیث نمی‌رسند و افزون بر این در اعصار مختلف و در گذر روزگاران بر شمار

فرقه‌ها افزوده می‌شود و از این رو نمی‌توان فرقه‌ها را به شمار خاص محدود داشت و در هر زمان باید از کل فرقه‌های پدید آمده تا آن وقت سخن گفت، خواه به عدد یاد شده در حدیث برسد و خواه نه.^۲

این موضعگیری خود گواهی بر ارزیابی است که نگارنده مقاله حاضر بدان خواهد پرداخت.

شیخ عبدالحلیم محمود شیخ وقت الازهر از دیگر کسانی است که به نقد حدیث پرداخته و عمده‌ها این نقد را متوجه انطباق ساخته است. او معتقد است حدیث هفتاد و سه ملت و فرقه ناجیه تفنن بسیاری از مورخان فرق اسلامی را برانگیخته و آنان را بدین خیال افکنده که لزوماً می‌بایست فرقه‌ها را به همان شماری برسانند که در حدیث آمده است. عبدالحلیم محمود سپس برای نمونه از موضع شهرستانی یاد می‌کند و از این سخن به میان می‌آورد که وی با محدود ساختن فرقه‌ها به شمار یاد شده در حدیث گویا چنین یقین داشته که بعدها هیچ فرقه دیگری شکل نخواهد گرفت و نیز گویا یقین داشته است که به همه آراء و اندیشه‌های جهان اسلام با همه گستردگی‌اش آگاهی یافته است. عبدالحلیم سرانجام از این که بسیاری کسانی دیگر نیز راه شهرستانی را در پیش گرفته‌اند یاد می‌کند و این

۱ - ابن حزم، الفصل، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲ - بنگرید به: مقدمه محمد محیی‌الدین عبدالحمید بر

الفرق بین الفرق، ص ۷-۶.

شیوه را شیوه‌ای می‌داند که به سبب سادگی و بساطتش خنده‌آور است.^۱

از این موضع که بگذریم، عبدالرحمن بدوی در تحلیل خود درباره حدیث هفتاد و سه ملت به گونه‌ای صریحتر بر آن می‌تازد و از چند زاویه در آن خدشه می‌کند. او در این باره می‌نویسد:

«اولاً، ذکر این ارقام مشخص متوالی یعنی هفتاد و یک، هفتاد و دو و هفتاد و سه ساختگی است، به طوری که نمی‌توان آن را باور داشت، چه رسد به آن که چنین چیزی از پیامبر ﷺ صادر شود؛

ثانیاً، پیامبر ﷺ به عنوان پیشگویی قبلی از تعداد فرقه‌هایی که مسلمانان بدان تقسیم خواهند شد سخن نگفته است؛

ثالثاً، در کتبی که در قرن دوم و حتی سوم هجری تألیف شده ذکری از این حدیث نشده و این در حالی است که اگر این حدیث صحت داشت در دوره‌های پیشین آمده بود؛

رابعاً، هر فرقه‌ای بخش پایانی حدیث را به گونه‌ای که با وضعیت خود آنان تناسب داشته باشد روایت کرده است. اهل سنت فرقه ناجیه را اهل سنت قرار داده‌اند، معتزله نیز فرقه ناجیه را گروه معتزله قرار داده و دیگر فرقه‌ها نیز به همین ترتیب عمل کرده‌اند.^۲

هر چند یکی از اشکالهای بدوی به کاستی و ضعف سندی حدیث هفتاد و سه ملت نظر دارد، اما این اشکال دست کم در این سیاق درست نمی‌نماید؛ چه، آن گونه که گذشت در بسیاری از منابع سده سوم این حدیث نقل شده است. بنابر این، عمده‌ترین اشکال بدوی که باید برای آن

چاره‌ای جست اشکال بر محتواست و آن نیز بیش از هر چیز به مسأله انطباق حدیث بر شمار فرقه‌ها و به توالی اعداد یاد شده در حدیث درباره فرقه‌های یهودیان، مسیحیان و مسلمانان باز می‌گردد.

شاید این خود سبب شده است تفسیر و توجیهی دیگر نیز درباره حدیث و محتوای آن به دست داده شود. این چیزی است که در سطور پسین بدان خواهیم پرداخت.

۴ - در کنار سه موضع پیشگفته تفسیری دیگری نیز وجود دارد و تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده این تفصیل در آرای گلدزیه‌ر دیده می‌شود. او معتقد است عالمان علم کلام اسلامی مقصود از حدیث نبوی را که هدف از آن ستایش مسلمانان بوده است نفهمیده‌اند و در حالی که حدیث گویای آن بوده که مسلمانان فضایل و مزیت‌هایی فراوان دارند که شمار آن به هفتاد و سه می‌رسد و از فضایل یهودیان که هفتاد و یک مورد بوده و فضایل مسیحیان که هفتاد و دو مورد بوده بیشتر است، دست‌اندرکاران دانش کلام گمان برده‌اند مقصود از آن هفتاد و سه فرع یا فرقه برای مسلمانان

۱ - بنگرید به: محمود، التفكير الفلسفي في الاسلام، ص ۹۸-۹۷.

۲ - بدوی، تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام، ج ۱، ص ۴۹. همچنین نقد ناکافی این ادله را نیز بنگرید در: سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، ج ۱، ص ۳۸ و پس از آن.

است.^۱

می‌تواند از این تردید بکاهد نقل آن به طرق متفاوت و با تعبیرهای گوناگون و در سیاقهای مختلف است، بویژه آن که - چونان که گذشت - برخی از طرق روایت را صحیح نیز دانسته و دست‌کم در منابعی چند از آنها به عنوان احادیثی مقبول یاد کرده‌اند.

البته این در صورتی است که نگوییم سیاق عمومی و تاریخی حدیث از جعلی بودن آن خبر می‌دهد، بویژه آن که در بخش عمده‌ای از طرق اسناد حدیث به معاویه بن ابی سفیان برمی‌خوریم و این احتمال وجود دارد که او بی‌نظر به شرایط و اوضاع تاریخی دوران خلافتش نباشد و به هدف توجیه سیاست سرکوب بر ضد شیعیان، خوارج و علویان که با حکمرانی وی مخالفت می‌کردند چنین سخنی را از زبان پیامبر خدا ﷺ نقل کرده است.

اما جدای از احتمال اخیر، این انتقاد بدوی که حدیث در منابع سده سوم نقل نشده وارد نیست، گرچه که برای انتقادهای دیگر او یعنی ردیف شدن اعداد هفتاد و یک، هفتاد و دو و هفتاد و سه در حدیث باید چاره‌ای جست. این چاره چیزی است که دیدگاه گزیده نگارنده این سطور بدان نظر دارد.

بخش دیگری از اشکال بدوی نیز به مسأله فرقه ناجیه مربوط می‌شود که آن خود ماجرای دیگر دارد و تفسیری جداگانه و ویژه را می‌طلبد.

البته گلدزیهر هیچ گواه یا دلیلی بر این تفسیر خود به دست نمی‌دهد و روشن نمی‌کند که با کدام قراین توانسته است حدیث هفتاد و سه مسلت را ناظر به هفتاد و سه فضیلت برای اسلامیان بداند، بویژه در حالی که سیاق بیشتر روایت‌های حاکی از هفتاد و سه فرقه یا هفتاد و سه ملت در میان مسلمانان، نهی از افتراق و انشعاب یا خبر دادن از وقوع انشعاب و جدایی در میان امت است، یا از این خبر می‌دهد که امت اسلامی همان تجربه‌ای را پشت سر خواهد نهاد که دیگر امت‌ها پشت سر گذاشتند، و به دیگر سخن سیاق حدیث چنین تفسیری را بر نمی‌تابد.

ارزیابی بخش نخست حدیث

با توجه به آنچه گذشت، در برخورد با بخش نخست حدیث هفتاد و سه ملت، یعنی بخشی که از اصل وقوع انشعاب و افتراق در میان امت اسلامی خبر می‌دهد چند راه امکان پذیر است:

۱ - یک راه آن است که همانند بدوی و کسانی دیگر حدیث هفتاد و سه ملت را به کلی برساخته دانست و بدین‌سان از رنج توجیه و تفسیر آن شانه خالی کرد.

به گمان نگارنده، هر چند عدم نقل حدیث در صحیحین و نیز وجود روایانی ضعیف یا غیر موثق در برخی از طرق روایت موجب تردید در استناد بدان است، اما آنچه دست‌کم در حد معیارهای فعلی حدیث‌شناسی و نقد حدیث

۱ - بنگرید به: گلدزیهر، العقيدة والشریعة، ص ۱۸۷.

۲ - راه دیگر آن است که حدیث پذیرفته شود و به سان آنچه صاحبان کتب ملل و نحل به انجام رسانده‌اند شمار فرقه‌های اسلامی بر عددی که در این حدیث آمده است انطباق یابد، اما این خود با دشواریهایی رویاروی است:

- یکی آن که خود احادیث به روایت‌هایی مختلفی که رسیده اعداد متفاوتی از هفتاد تا هفتاد و سه را در بردارد و معلوم نیست کدام یک از آنها را باید ملاک قرارداد، بویژه آن که نمی‌توان برخی از این احادیث یا طرق روایت را بر دیگری ترجیح داد، مگر آن که ملاک کثرت به عنوان یک ملاک پذیرفته و در این فرض گفته شود احادیث حاکی از هفتاد و سه فرقه به‌طور کل یا هفتاد و دو فرقه در کنار اهل سنت که اساساً اصطلاح فرقه را نباید بر آن اطلاق کرد،^۱ کثرت و شهرت افزونتری دارد.

- دیگر آن که اساساً در شمار فرقه‌های اسلامی و در تعداد فرقه‌های اصلی و فرعی اختلاف نظر وجود دارد و افزون بر این فرقه‌ها گاه با همدیگر تداخلهایی دارند و بنابر این معلوم نیست کدام یک از آنها باید ملاک و مبنای شمار فرقه‌های اسلامی و سپس انطباق حدیث بر آن باشد. این خود عاملی است که سبب شده است در منابع فرقه‌شناختی نوعی سردرگمی پدید آید و صاحبان این منابع رنج فراوانی برخود همواره کنند تا شمار فرقه‌ها را با آنچه در حدیث آمده است سازگاری دهند.^۲

۱ - این امر بدان اعتبار است که اصولاً در نگاه منابع فرقه‌شناختی سنتی اصطلاح فرقه مفهومی نکوهش‌آمیز دارد و به همین سبب پدیدآورندگان این منابع و آثار پیوسته در برخورد با فرقه‌های غیر اهل سنت می‌کوشند شمار انشعابهای بیشتری را در میان آنان گزارش کنند و این فراوانی اختلاف را نشانی از نادرستی اندیشه و آرای آنان قلمداد کنند.

۲ - مناسب است به عنوان نمونه‌ای از این سردرگمی یادآوری شود ابوالحسن ملطی از شش فرقه اصلی خبر داده و آن‌گاه جزئیات انشعابهای درونی فرقه‌ها را چنین گزارش کرده است: زناده با پنج فرقه، جهمیه با هشت فرقه، قدریه با هفت فرقه، مرجئه با دوازده فرقه، رافضیه با پانزده فرقه و حروریه (خوارج) با بیست و پنج فرقه. بنگرید به: *الغنیة والرد، ص ۹۱*.

اما اشعری از ده صنف برای مسلمانان خبر داده و در گزارش او این ده صنف عبارتند از: شیعه، خوارج، مرجئه، معتزله، جهمیه، ضرابیه، حسینی، بکرید، عامه، اصحاب حدیث و کلایه. البته چنان که محمد محیی‌الدین عبدالحمید نیز توجه داده در این فهرست بازده نام آمده است. شاید چاره کار آن است که اگر فرض تصحیف نفی شده باشد معتزله و جهمیه با هم یک فرقه یا صنف دانسته شوند، یا چنین کاری نسبت به اصحاب الحدیث و کلایه صورت پذیرد. به هر رو اصل روایت اشعری را بنگرید در: *مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۶۵ و پس از آن*.

هر چند در منابع متأخرتر از اشعری کمابیش همین مبنای ده یا هشت صنف مورد توجه قرار گرفته، اما همچنان اصل نام و ترتیب این اصناف و تعداد فرقه‌های موجود در درون هر صنف گرفتار اختلافی آشکار است. برای نمونه بنگرید به: *بغدادی، الفرق*

- دیگر آن که اصولاً معلوم نیست آیا باید تا ابد در میان مسلمانان تنها همین هفتاد و سه فرقه شکل بگیرد، یا آن که مسلمانان می‌بایست تا روزگار تدوین کتابهای ملل و نحل و تاریخ فرق، یعنی سده‌های چهارم تا هفتم به این تعداد فرقه قسمت شده باشند، یا اصولاً در میان مسلمانان تا روزگار استناد بدین احادیث، یعنی آن هنگام که برای نمونه معاویه در سفر حج خود از آن سخن به میان آورده یا ابوامامه در نکوهش خوارج این حدیث را نقل کرده است این تعداد فرقه شکل گرفته‌اند. در صورتی که پاسخ یکی از این دو گزینه اخیر باشد فرقه‌های رخ نموده در دوره‌های پسین در کجای جدول جای می‌گیرند؟ آیا باز می‌توان گفت همواره فرقه‌های اسلامی در همین تعداد مانده‌اند و تنها چیزی که در گذر زمان رخ داده تبدل مصادیق و جایگزین شدن آنها با همدیگر بوده است؟

ظاهراً پذیرش چنین فرضی بیش از تلاش در انطباق عدد هفتاد و سه بر فرقه‌های موجود در زمان تالیف آثار فرقه‌شناختی، کاری خیالی می‌نماید.

- سرانجام آن که چگونه این اتفاق را می‌توان پذیرفت که در میان یهودیان هفتاد و یک فرقه شکل بگیرد و چند سده بعد درست در میان مسیحیان هفتاد و دو فرقه یعنی فقط یک فرقه بیشتر رخ نماید و سرانجام پس از چند سده در میان مسلمانان نیز یک فرقه افزونتر از آنچه در مسیحیت رخ داده است فرقه به وجود آید؟ آیا

روند رخدادهای تاریخ چنین تصورهایی ذهنی محضی را بر می‌تابد؟ و آیا واقعیت تاریخ نیز همین را ثابت کرده است؟

۳ - راه دیگر نیز آن است که بپذیریم حدیث هفتاد و سه ملت نه از انشعابها و افتراقها، بلکه از شمار فضایل و برتریهای مسلمانان خبر می‌دهد و هدف از آن، نشان دادن برتری امت اسلامی بر پیروان دو دین بزرگ قبلی؛ یعنی یهود و مسیحیت است.

این فرض در نگاه نخست بیش از فرضهای پیشین با واقعیت اوضاع سازگار می‌نماید و تنها ایراد آن - و البته همین ایراد مهم برای نپذیرفتنش بسنده می‌نماید - این است که معلوم نیست چگونه می‌توان از حدیث چنین برداشتی کرد، یا چنین برداشتی را بر آن تحمیل کرد؟

کاش گلدزیهر قرائن و ادله خود را بر چنین ادعایی گفته بود و کاش امکان یافتن چنین ادله و قرائینی در حدیث هفتاد و سه ملت و در روایتهای مختلف و سیاقهای متفاوت آن وجود داشت.

۴ - سرانجام راه دیگر آن است - و همین نیز

• بین الفرق، ص ۲۶ - ۲۵؛ اسفراینی، البصیر فی الدین، ص ۳۱ - ۳۰؛ حسینی علوی، بیان الادیان، ص ۵۵؛ مقدسی، البدء والناخب، ج ۱، ص ۱۶ و ج ۵، ص ۱۲۱ و پس از آن؛ قنرجی، اسجد العلوم، ج ۱، ص ۱۶۷؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۷؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۱۵؛ ابن حزم، الفصل، ج ۱، ص ۳۶۸.

گزیده نگارنده است - که هم حدیث پذیرفته و هم از آن تفسیری مقبول به دست داده شود و البته از این رهگذر میان اقوال و ادله هم سازگاری ایجاد گردد. این امر که بتوان حدیث را پذیرفت هم شواهدی حدیثی دارد و هم آن گونه که گذشت در حد معیارهای متعارف نقد حدیث خدشه‌ای جدی بر آن نیست، اما این که چه تفسیری باید از این حدیث به دست داد خود مسأله‌ای است که به پذیرش سلب مفهوم ریاضی از عدد هفتاد و سه باز می‌گردد، بدین بیان که عمده یا همه اشکالهای وارد بر مضمون حدیث - جدای از اشکال بر ذیل یا قسمت دوم آن - از همین سرچشمه گرفته است که کسانی پنداشته‌اند عدد هفتاد و سه مفهوم ریاضی دقیق خود را دارد و از این رو کوشیده‌اند آن را درست بر همان تعداد از فرقه‌ها که در ریاضیات از عدد هفتاد و سه فهمیده می‌شود منطبق سازند. این هم که گلدزهر از فضایل امت اسلام افزونتر از فضایل امتهای پیشین سخن به میان آورده در واقع برای گریختن از همان مفهوم ریاضی و در نتیجه رهایی یافتن از تحیر و تردید یا تلاش سترون در زمینه انطباق عدد یاد شده در حدیث بر شمار واقعی فرقه‌های اسلامی است.

به گمان نگارنده، و با عنایت به تجربه‌ای که در برخورد با متون زبان عربی داشته، عدد هفتاد و سه در این حدیث - به سان عدد هفتاد و دو در مورد فرقه‌های مسیحیان و عدد هفتاد و یک در مورد فرقه‌های یهودیان - مفهومی جز دلالت بر

کثرت و فراوانی ندارد و مقصود از حدیث، خبر دادن از این است که در میان امت اسلامی انشعابهای فراوان در عرصه اندیشه به وقوع خواهد پیوست و البته این انشعابها افزونتر از آن چیزی خواهد بود که پیشتر در میان یهودیان و مسیحیان رخ داده بوده است. این هم که در پاره‌ای از احادیث از آن حکایت شده که «امت من به یک فرقه بر آنان افزونی خواهند داشت»، خود گواهی بر همین گزاره اخیر است و از دیگر سو بدان نیز اشعار دارد که درباره انشعابهای یهودیان و مسیحیان نیز از شماری دقیق با مفهوم ریاضی کلمه سخن به میان نیامده است. این چیزی است که واقعیت اوضاع تاریخی نیز آن را گواهی می‌کند و از این رهگذر دشواریها و چالشهایی که بر سر راه حدیث هفتاد و سه ملت و تفسیر آن است از میان می‌رود یا کاهش می‌یابد.

البته با وجود این همچنان بخش دوم حدیث هفتاد و سه ملت؛ یعنی مسأله فرقه ناجیه نیازمند بررسی و تأمل خواهد بود. امید که این مهم در فرصتی و در مقالی دیگر فراهم آید.

کتابنامه

۱ - ابن ابی عاصم، عمرو بن ابی عاصم ضحاک شیبانی (د. ۲۸۷ق). السنه، تحقیق ناصرالدین الالبانی، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۰ق.

۲ - ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین مشهور به صدوق (د. ۳۸۱ق). کتاب

الفرقة الناجية عن الفرق الهالكين، تحقيق محمد زاهد كوثرى، القاهرة؛ بغداد: مكتبة الخانجي؛ مكتبة المثنى، ١٣٧٤ق/ ١٩٥٥م.

١٠ - اشعري، ابوالحسن على بن اسماعيل (٢٦٠-٣٢٤ق). مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية، ١٣٦٩ق/ ١٩٥٠م.

١١ - بدوى، عبدالرحمن. تاريخ اندیشه های کلامی در اسلام، ترجمه حسين صابري، مشهد: بنياد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوى، ١٣٧٤.

١٢ - بزاز، ابوبكر احمد بن عمرو بن عبدالخالق (٢١٥ - ٢٩٢ق). المسند؛ مسند البزاز، تحقيق محفوظ الرحمن زين الله، بيروت: مؤسسة علوم القرآن؛ مدينه: مكتبة العلوم، ١٤٠٩ق.

١٣ - بغدادى، ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر تميمى (د. ٤٢٩ق). الفرق بين الفرق، تحقيق و تصحيح محمد محيى الدين عبدالحميد، مصر [قاهره]: مكتبة - محمد صبيح و اولاده، بى تا.

١٤ - ترمذى، ابو عيسى محمد بن عيسى سلمى (٢٠٩ - ٢٧٩ق). السنن، به تحقيق احمد محمد شاكر و ديگران، بيروت: داراحياء التراث العربى.

١٥ - جولد تسهير، اجناس (گلدزهر، ايگناس). العقيدة والشریفة فى الاسلام، تاريخ التطور العقدى و التشريعى فى الدين الاسلامى، نقله

الخصال، تحقيق و تصحيح على اكبر غفارى، قم: منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلميه، ١٣٦٢ / ١٤٠٣ق.

٣ - ابن حزم، على بن احمد اندلسى ظاهرى (٣٨٤-٤٥٦ق). الفصل فى الملل و الاهواء والنحل، با حواشى احمد شمس الدين، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٢٠ق/ ١٩٩٩م.

٤ - ابن حميد، ابومحمد عبد بن حميد بن نصر (د. ٢٤٩ق). مسند عبد بن حميد، تحقيق صبحى البدرى السامرائى و محمود محمد خليل الصميدى، القاهرة، مكتبة السسنة، ١٤٠٨ق/ ١٩٨٨م.

٥ - ابن حنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد شيبانى (١٦٤ - ٢٦٦ق). المسند: مسند احمد، مصر: مؤسسة قوطيه، [بى تا].

٦ - ابن كثير، اسماعيل بن عمر دمشقى قرشى (٧٠٠-٧٧٤ق). تفسير القرآن العظيم: تفسير ابن كثير، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٦ق.

٧ - ابوداود، سليمان بن اشعث سجستانى ازدى (٢٠٢ - ٢٧٥ق). السنن: سنن ابى داود، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، [بى جا]: دارالفكر، [بى تا].

٨ - ابو يعلى، احمد بن على بن مثنى موصلى تميمى (٢١٠ - ٣٠٧ق). مسند ابى يعلى، تحقيق حسين سليم اسد، دمشق: دارالمأمون للتراث، ١٤٠٤ق/ ١٩٨٤م.

٩ - اسفراينى، ابومظفر شاهفور بن طاهر بن محمد (د. ٤٧١ق). التبصير فى الدين و تمييز

الى العربية: محمد يوسف موسى، على حسن
عبدالقادر، عبدالعزيز عبدالحق، مصر: دارالكتب
الحديثه؛ بغداد؛ مكتبة المثنى، بى تا.

١٦ - حاجى خليفه، مصطفى بن عبدالله
قسطنطينى رومى (١٠١٧ - ١٠٦٧ ق). كشف
الظنون عن اسامى الكتب و الفنون، بيروت:
دارالكتب العلميه، ١٤١٣ق/١٩٩٢م.

١٧ - حاكم نيشابورى، ابو عبدالله محمد بن
عبدالله (٣٢١ - ٤٠٥ ق). المستدرک على
الصحيحين، به تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا،
بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١١ق/١٩٩٠م.

١٨ - حكيم ترمذى، ابو عبدالله محمد بن على
بن حسن حكيم (سده سوم هجرى). نوادر
الاصول فى احاديث الرسول، تحقيق عبدالرحمن
عميره، بيروت: دارالجيل، ١٩٩٢م.

١٩ - دورقى، احمد بن ابراهيم بن كثير
(١٦٨-٢٢٤ ق). مسند سعد، تحقيق عامر حسن
صبرى، بيروت: دارالبشائر الاسلاميه، ١٤٠٧ق.

٢٠ - سبحانى، جعفر. بحوث فى الملل
والنحل: دراسة موضوعية مقارنة للمذاهب
الاسلاميه، قم: مؤسسة النشر الاسلامى التابعه
لجماعة المدرسين بقم المقدسه، ١٤١٦ق.

٢١ - شهرستانى، ابو الفتح محمد بن
عبدالكريم بن احمد (٤٧٩ - ٥٤٨ ق). الملل
والنحل، تحقيق محمدسيد گيلانى، بيروت:
دارالمعرفه، بى تا.

٢٢ - طبرانى، ابوالقاسم سليمان بن احمد بن
ايوب (٢٦٠ - ٣٦٠ ق). المعجم الصغير، تحقيق

محمد شكور محمد الحاج امير، بيروت:
المكتب الاسلامى؛ عمان: دار عمار، ١٤٠٥ق /
١٩٨٥م.

٢٣ - طبرانى، ابوالقاسم سليمان بن احمد بن
ايوب (٢٦٠ - ٣٦٠ ق). المعجم الكبير، به تحقيق
حمدى بن عبدالمجيد سلفى، موصل: مكتبة
العلوم والحكم، ١٤٠٤ق/١٩٨٣م.

٢٤ - عجلونى، اسماعيل بن محمد (د.
١١٦٢ق). كشف الخفاء، تحقيق احمد قلاس،
بيروت: مؤسسة الرساله، ١٤٠٥ق.

٢٥ - عراق حنفى، ابو محمد عثمان بن عبدالله
بن حسن (حدود ٥٠٠ ق). الفرق المتفرقه بين اهل
الزيغ والزندقه، تحقيق يشار قوتلو آى، أنكارا،
١٩٦١م.

٢٦ - علوى، ابوالمعالي محمد بن نعمت
علوى فقيه بلخى. بيان الاديان، تصحيح
محمدتقى دانش پزوه، با همكارى قدرت الله
پيشنماز زاده، تهران: بنياد موقوفات دكتور محمود
افشار يزدى، ١٣٧٦.

٢٧ - فخر رازى، ابو عبدالله محمد بن عمر
(٥٤٤-٦٠٦ ق). اعتقادات فرق المسلمين و
المشركين، ويرایش على سامى نشار، قاهره:
مكتبة النهضة المصريه، ١٣٥٦ق/١٩٣٨م.

٢٨ - فرغل، يحيى هاشم حسن. عوامل
واهداف نشأة علم الكلام فى الاسلام، [بى جا]:
مجمع البحوث الاسلاميه، ١٣٩٢ق/١٩٧٣م.

٢٩ - قرطبى، ابو عبدالله محمد بن احمد بن
ابى بكر (د. ٦٧١ ق). الجامع لاحكام القرآن: تفسير

٥٠٧ق). البدء و التاريخ، قاهرة: مكتبة الثقافة الدينية، بي تا.

٣٥ - مقرئ داني، ابو عمر و عثمان بن سعيد (٣٧١-٤٤٤ق). السنن الواردة في الفتن، تحقيق ضياء الله بن محمد ادريس المباركفوري، رياض: دارالعاصمه، ١٤٠٤ق.

٣٦ - ملطي، ابو الحسين محمد بن احمد بن عبد الرحمن شافعي (د. ٣٧٧ق). التنبيه والرد على اهل الاهواء والبدع، با مقدمه و تعليق محمد زاهد بن حسن الكوثري، بغداد؛ بيروت: مكتبة المثنى؛ مكتبة المعارف، ١٣٨٨ق / ١٩٦٨م.

٣٧ - نشار، د. علي سامي. نشأة الفكر الفلسفي في اسلام، چاپ چهارم، بي جا: دارالمعارف، ١٩٦٦م.

٣٨ - هيتمي، علي بن ابي بكر (٧٣٥ - ٨٠٧ق). مجمع الزوائد، قاهرة: دارالريان للتراث؛ بيروت: دارالكتب العربي، ١٤٠٧ق.

الفرطبي، تحقيق احمد عبد العليم البردوني، قاهرة: دارالشعب، ١٣٧٢ق.

٣٠ - قنوجي، صديق بن حسن (١٢٤٨ - ١٣٠٧ق). ابجد العلوم: الوشى المرقوم في بيان احوال العلوم، تحقيق عبد الجبار زكار، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٩٧٨م.

٣١ - لالكائي، هبة الله بن حسن بن منصور (د. ٤١٨ق). اعتقاد اهل السنة، تحقيق احمد سعد حمدان، رياض: دار طيبه، ١٤٠٢ق.

٣٢ - مجلسي، محمد باقر (١٠٣٧ - ١١١١ق). بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، چاپ دوم، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.

٣٣ - مروزي، ابو عبدالله محمد بن نصر بن حجاج (٢٠٢ - ٢٩٤ق). السنة، تحقيق سالم احمد السلفي، بيروت؛ موسسه الكتب الثقافيه، ١٤٠٨ق.

٣٤ - مقدسي، مطهر بن طاهر (٤٨٨ - د. ٥٠٠ق).